

روانکاوی، ایدئولوژی واپس گرا (انتقاد از خود)

بیانیه هشت روانپزشک و محقق کمونیست

به سال 1949

دکتر بونافه، دکتر فولن، دکتر ژان کستمبرگ، دکتر اولین لستمبرگ،
دکتر سرژ لوبوویچی، دکتر لوئی لو گیلاند، دکتر مونرو، سالم شنتوب
مرکز تحقیقات علمی

ترجمه حمید محوی

با اعلام نافرمانی مدنی از موازین کپی رایت برای ترجمه آثار به زبان فارسی

سومین انتشار اینترنتی / ژانویه 2019

مرجع اصلی متن و نویسندگان بیانیه :

Autocritique

« LA PSYCHANALYSE IDEOLOGIE REACTIONNAIRE » in LA NOUVELLE CRITIQUE. Revue du marxisme militant. N°7 JUIN 1940

Dr BONNAFE, Médecin des Hôpitaux psychiatriques de la Seine

Dr FOLLIN, Médecin des Hôpitaux psychiatriques de la Seine

Dr Jean KESTEMBERG

Dr E. KESTEMBERG, Psychothérapeute à l'Hôpital Henri-Roussel

Dr Serge LEBOVICI, Médecin des Hôpitaux psychiatriques de paris

Dr Louis LE GUILLAND, Médecin des Hôpitaux psychiatriques de la Seine

Dr MONNEROT, Interne des Hôpitaux psychiatriques de la Seine

S. SHENTOUB, Attaché de Recherches au C.N.R.S

Table des matières

4.....	پیشگفتار مترجم
9.....	بخش نخست
9.....	انتقاد از خود
9.....	روانکاوی، ایدئولوژی واپس گرا
11.....	بخش دوم
11.....	علم «ناب» و علم «حقیقی»
14.....	بخش سوم
14.....	محتوای طبقاتی روانکاوی
19.....	بخش چهارم
19.....	نظریات انحرافی
24.....	بخش پنجم
24.....	مفهوم ایده ایست - روابط فرد و جامعه
26.....	بخش ششم
26.....	فن راز مداری
28.....	بخش هفتم
28.....	رویکرد پژوهشی

پیشگفتار مترجم

پیشگفتار مارس 2017 را بی هیچ تغییری برای سومین انتشار اینترنتی متن حاضر (ژانویه 2019) مجدداً منتشر می‌کنم. کاربران برای اطلاع بیشتر دربارهٔ چگونگی و گفتمان [نافرمانی مدنی] برای انتشار اینترنتی کارهای ترجمه را می‌توانند در پیشگفتار «گزیدهٔ نوشته‌ها دربارهٔ استعمار» اثر مارکس و انگلس جستجو کنند.

ترجمهٔ متن روانکاوی ایدئولوژی واپسگرا حاوی بیانیهٔ هشت روانپزشک کمونیست فرانسوی است که برای نخستین بار در مجلهٔ LA NOUVELLE CRITIQUE (*) به تاریخ ژوئن 1949 منتشر شد.

برای اطلاع بیشتر دربارهٔ این مجله باید یادآوری کنم که «نوول کریتیک» (بفارسی نقد نوین) ارگان تئوریک حزب کمونیست فرانسه بود که نخستین شمارهٔ آن به تاریخ دسامبر 1948 توسط انتشارات سوسیال به چاپ رسید. بعدها این مجله رویکردهای دیگری نیز پیدا کرد، مثل Critique littéraire (نقد ادبی).

بیانیهٔ «روانکاوی ایدئولوژی واپس‌گرا» در جایگاه «انتقاد از خود» پیش از آن که نقد نظریهٔ روانکاوی (پسیکانالیز) باشد، انحراف و ابتدالی را به توفان انتقاد می‌گیرد که از جهان سیاست به مثابه جریانی ایدئولوژیک وارد روانکاوی شده بود و کارکرد آن را در سطوح وسیع اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌داد.

به بیان دیگر موضوع این متن به وادی مسائل و مشکلات بهداشت روانی در سال 1949 در اروپا و آمریکا مربوط می‌شود. در نتیجه پرسشی که می‌تواند در گام نخست برای ما مطرح باشد، این است که پیشنهاد چنین متنی در دوران حاضر و خصوصاً برای ما که در فضای فرهنگ ایرانی به سر می‌بریم، تا چه اندازه موضوع این بیانیه می‌تواند حائز اهمیت باشد. و این بیانیه تا چه اندازه از نقطه نظر طرح مسائل در زمینهٔ بهداشت روانی می‌تواند مورد توجه روانپزشکان، روانکاوان، روانشناسان و دانشجویان علوم انسانی و عموم مردم قرار گیرد. روی موضوع خوانندگان تأکید کردم زیرا برخی منتقدان و نویسندگان با «تخصصی سازی» زمینه‌های علمی به سوی خصوصی سازی مسائلی تمایل پیدا می‌کنند که معمولاً به همگان مربوط می‌شود.

بی‌گمان روشن است که «واژگان تخصصی» اجتناب‌ناپذیر و ضروری ست ولی بیم این می‌رود که چنین بینشی - تخصصی - حاکی از همان تمایلات راز و رمز مدارنه و بازی‌های زبانی محفلی باشد که سرانجام به تمایلات واپس‌گرا می‌انجامد. در واقع، مقدماً به دلیل واپس‌گرائی و خرد‌گریزی پیکرهٔ نظریه پرداختی بوده که با حذف زبان رایج بین توده‌ها به زبان محفلی تبدیل شده است. یعنی تمایلاتی که خارج از موضوع روانکاوی که حضور آن در زبان و فرهنگ ایرانی خیلی تازگی دارد، ولی بطور کلی در

متن فرهنگ حاکم ایرانی به شکل گسترده دیده می شود، و به همین گونه می توانیم ریشه های آن را در اعتقادات مذهبی نیز جستجو کنیم.

در ترجمه حاضر کوشیده ام تا متن برای همه خوانندگان، چه این که با مبحث روانکاوی آشنائی داشته باشند یا نه، قابل درک باشد و علاوه بر این توضیحاتی را نیز به آن افزوده ام که در پاورقی مترجم خواهید یافت.

اگر به موضوع تمایلات راز و رمز مدارانه باز گردیم، علاوه بر همه دلایلی که تا اینجا مطرح کردیم می توانیم بگوئیم که چنین تمایلات راز و رمز مدارانه ای به مثابه «مقاومت» روانی و واپس زدگی، برای مثال، نزد خود روانکاوان می تواند برای ما قابل بررسی باشد، به گفته ایزابل رودینسکو Elisabeth Roudinesco، تاریخشناس، معاون رئیس انجمن بین المللی تاریخ روانپزشکی و روانکاوی، در کتاب «چرا روانکاوی» (POURQUOI LA PSYCHANALYSE) (سال 2001) یکی از نتایج چنین وضعیتی را به «تمایلات عمومی و کنفورمیسم در جوامع روانکاوی» نسبت داده است، تا جایی که سرانجام داوری آنانی را که روانکاوی را «علم بورژوا» می نامند توجیه می کند. در نتیجه، با توجه به حضور تمایلات «کنفورمیسم» در محافل روانکاوی غرب، آیا دلیل بارزی برای به روز بودن بیانیه سال 1949 نیست؟ آیا ما امروز مثل گذشته همچنان با حضور یا نفوذ طبیعی همان عوامل و عناصر ایدئولوژیک و الزاماً طبقاتی در جهان روانکاوی روبرو نیستیم؟ آیا ساخت و ساز جامعه طبقاتی سرمایه داری امروز نسبت به سال 1949 تحول ماهوی داشته است؟ آیا امروز جهان روانکاوی، مثل همه زمینه های دیگر در وادی شناخت و تولید نسبت به گذشته عملکرد دیگری بجز حفظ و تداوم همین جامعه طبقاتی داشته است؟ آیا امروز در مقایسه با سال 1949 طبقه و ایدئولوژی بورژوازی حاکم از حاکمیت دست کشیده است؟ آیا ایدئولوژی بورژوا و سرمایه داری در اشکال میکروفیزیک قدرت در همه زمینه های فعالیت اجتماعی نفوذ نکرده و حضور ندارد؟ تا جایی که روانکاوی برای ادامه حیات اقتصادی اش، بهره کشی را به مثابه «دارو و درمان» تلقی می کند. کسانی که وارد تحلیل روانکاوی می شوند غالباً باید بپذیرند که ملاقاتهایشان را با روانکاوی با پول نقد بپردازند و نه با چک یا کارت بانکی... چند سال پیش از این طی اصلاحات بیمه های درمانی در زمینه بهداشت روانی در فرانسه، روانکاوها نخستین گروه معترض را تشکیل می دادند، یعنی با بیمه درمانی به مخالفت برخاستند، یعنی یکی از ضروری ترین زمینه های زندگی اجتماعی خاصه برای آنان که از دیدگاه اقتصادی در وضعیت شکننده ای به سر می برند. سرانجام عملاً به این نتیجه می رسیم که برای تحلیل روانکاوی باید حائز شرایط باشیم، و دست کم کار نسبتاً پر درآمدی داشته باشیم، و در هر صورت بیکارها و بی پولها که بیش از همه در معرض نابسامانی های روانی و زیر فشار سیستمیک طبقاتی به سر می برند، راهی به تحلیل روانکاوی نخواهد یافت، و اگر راهی نیز به آنجا بیابند، دست کم با استناد به همین نوشته در می یابیم که تلاش بی حاصلی خواهد بود. پس آیا چنین اموری در دوران ما بازخوانی انتقاداتی که در متن بیانیه «روانکاوی، ایدئولوژی واپسگرا» مطرح شده را توجیه نمی کند.

و اما درباره چرایی ترجمه حاضر، می توانم بگویم که ابتدا بخشی از کارهای ترجمه و پژوهشهای شخصی من با «روانکاوی» و خاصه روانکاوی کاربردی گره خورده، و در هر صورت آنانی که در فرانسه زندگی می کنند و با ادبیات ادبی و علوم انسانی سروکار دارند نمی توانند از روانکاوی چشم پوشی کنند. به همین علت در مسیر مطالعاتی ام متن هائی را که بنظرم پر اهمیت می رسند، بفارسی ترجمه می کنم. خواهی خواهی ما امروز در متن فرهنگ ایرانی، با وجود این که دین سالاری همه عرصه های علوم انسانی را به مباحث دینی و شبه علم گره زده، با وجود این با بخشی از ادبیات و نوشته جاتی سروکار داریم که مربوط به ادبیات و نظریات روانکاوی ست، گر چه در مقایسه با معادل اروپائی خود هنوز بسیار ناچیز به نظر می رسد. متن حاضر و متن های دیگری که در زمینه روانکاوی ترجمه کرده ام، علاوه بر وجهه تاریخی و محتوای اصلی شان، برای ما فرصت تازه ای برای گسترش بازی زبانی در زمینه روانکاوی خواهد بود، بی آنکه در دام زبان محفلی بیافتیم، و به نحوی خاص ما را به وادی روانکاوی در حال گسترش و مسائل و مشکلات آن هدایت می کند. علاوه بر همه انگیزه هائی که برای ترجمه این متن بر شمردم، می توانم بگویم که به بیانی خاص دعوت روانکاوان، روان درمانان و روانپزشکان ایرانی به گسترش مسائلی بود که در اینجا مطرح شده، ولی متأسفانه چنین اتفاقی روی نداد و یکبار دیگر ضرورت بازخوانی انتقاداتی که در بیانیه هشت روانپزشک در سال 1949 مطرح شده را بروز کرد. امید است که فردا روز دیگری باشد.

در پایان یادآوری می کنم که نخستین ترجمه فارسی متن «روانکاوی، ایدئولوژی واپسگرا» به سال 2008 باز می گردد، تا اوایل سال 2016 به شکل رایگان در بلاگفا و به همینگونه در فرمت پی دی اف در اینترنت برای عموم قابل دسترسی بود. ولی با فیلتر شدن کارهایم در بلاگفا این متن، دست کم در این پلتفرم از دسترس خارج شد. از تاریخ اولیه ترجمه این متن تصحیحاتی متعددی روی آن انجام دادم و به ویژه یکبار دیگر در آماده کردن متن حاضر به شکل کتاب الکترونیک کاملاً بازخوانی و تصحیح شد، و می توانم بگویم که در وضعیت کنونی این ترجمه به مرحله اوج تکاملی خود دست یافته و کاملاً قابل اعتماد است ولی طبیعتاً داوری نهائی به خوانندگان تعلق دارد.

برخی از کاربران ممکن است نسخه های قدیمی را در اختیار داشته باشند، ولی از دیدگاه مترجم آخرین نسخه معتبرترین است. همانگونه که برای هر متن ترجمه می تواند روی دهد، متأسفانه در ترجمه های پیشین اغلاطی هر چند اندک ولی بسیار مهمی وجود داشت که خوشبختانه در بازخوانی کلی ترجمه حاضر مرتفع و با آزادیهای مختصری که مترجم برای خود قائل شده متن ترجمه تا حدود بسیاری برای خواننده فارسی زبان تنظیم شده است. ولی باز هم متأسفانه دسترسی از طریق اینترنت با برخی سایتها مثل سایت آفتاب که این متن ترجمه قدیمی را منتشر کرده اند تا امروز ممکن نبوده است و

امکان تصحیح و یا حذف آن نیز وجود ندارد، و اغلاط همچنان ماندگار و موجب ندامت جبران ناپذیر مترجم خواهد بود.

در نتیجه از دوستانی که هنوز نسخه های قدیمی این متن ترجمه را در اختیار دارند تقاضا دارم پرونده آن را کاملاً حذف کنند و برای مطالعه به نسخه کتاب الکترونیک مراجعه نمایند. از همکاری همگی بی نهایت سپاسگذار خواهم بود. مطمئناً آنانی که انترنت را اختراع و راه اندازی کرده اند، به مسائل و مشکلات نویسنده ها و مترجمان فکر نکرده بوده اند. علاوه بر این باید به موضوع کپی رایت اشاره کنم که برای عرضه کارهایم، من را با مشکلات بزرگی روبرو کرده، به ویژه وقتی پیغامهایی که برای ناشران می فرستم بی پاسخ می ماند و یا موجب شگفتی آنان می شود که چگونه ممکن است که یک ناشر ایرانی برای کسب حقوق انتشار ترجمه با نویسنده و یا ناشر اصلی تماس می گیرد، [چه توطئه ای پشت ترجمه فارسی «گرادیوا فانتزی پمپی» نهفته است؟ (...)] و بنظر می رسد که چنین رویکردی برای ترجمه آثار خارجی به زبان فارسی چندان رایج نیست و ایرانی ها غالباً کپی رایت را دور می زنند، و یا اینکه شاید من بیشتر به راه گم کرده ها در جهان انتشارات شباهت دارم. بی گمان، با توجه به وضعیت عمومی ایران در جغرافیای سیاسی جهان، در صورتی که از سوی مؤسسه یا محفل شناخته شده در کشور میزبان به آنان مراجعه نشود، و یا از رنگ سیاستهای میان فرهنگی رایج و همراهی کاروان پژوهشگران و هنرمندان (غالباً قلابی و «فرمایشی» و جایزه بگیر تب آلود) برخوردار نباشد، شانس اندکی برای دریافت پاسخ خواهد داشت. با وجود این، آنچه به متن حاضر مربوط می شود، در هیچ یک از صفحات ماهنامه اثری از آثار کپی رایت نیافتم. با وجود این، انتشارات سوسیال را از طرح انتشار این متن مطلع کرده ام و به همین گونه برای انتشار ترجمه «نقد مارکسیسم درباره نظریه روانکاوی» نوشته کاترین کلان، پیر برونو و لوسین سو، هنوز در انتظار به سر می برم.

حمید محوی

پاریس مارس 2017

بخش نخست

انتقاد از خود

روانکاوی، ایدئولوژی واپس گرا

در مجموع با نگاهی به روانکاوی در سال 1949 پیش از همه به شکل ایدئولوژی ای به نظر می رسد که با به کار بستن ابزارهای تبلیغاتی سعی می کنند آن را در وسیع ترین سطوح و اقشار متنوع اجتماعی نفوذ دهند.

برخی مطبوعات، برخی فیلمها، «اسنوبیسم»¹ روانکاوی¹ را ترویج می دهند. طبقه حاکم از فن تحلیلی سوء استفاده می کند و آن را به نفع اهداف خود در چالش ها و مسائل و مشکلات اجتماعی به کار می بندد. در ایالات متحده آمریکا علناً و بی هیچ پرده پوشی به روانکاوان و یا به آن دسته از روان درمانانی که از تحلیل روانکاوی الهام می گیرند قدرت جادویی نسبت می دهند که در عین حال گوئی قادر به حل مسائل و مشکلات و منازعات موجود در عرصه جهان کار بوده و یا به طور کلی با روش تحلیلی خود می توانند اینگونه مشکلات را از میان بردارند. از سوی دیگر می بینیم که روانکاوان رسمی تلاش ها و مبارزات افرادی که در پی دگرگون کردن نظم اجتماعی هستند را غیر عادی و بیمارگونه تشخیص می دهند. در نشستهای جمعی متخصصان نیز مسائلی را مطرح می کنند که غالباً مربوط به جهان سیاست است.

در لندن به سال 1948 بحث درباره «مسئولیت های شهروند جهانی» را با موضوع خشونت و احساس گناه درهم آمیخته و راه حل هائی که در این زمینه به سازمان جهانی بهداشت² پیشنهاد کردند شامل پژوهش هائی ست که باید در زمینه «بهداشت روانی

¹ Snobisme

مترجم: فرهنگ و آداب طبقه بالا و از ما بهتران. تقلید از آداب و تشریفات از ما بهتران ها که معمولاً جهت خود نمائی نزد افراد مشاهده می شود. بزبان فارسی شاید اصطلاح «از ما بهتران نمایی» مناسب باشد ولی من از همان کلمه در زبان اصلی استفاده کردم که در زبان فارسی نیز بعضاً به همین شکل به کار می برند. از وجه مشخصات «اسنوبیسم» مد روز بودن آن است، و باز هم به عنوان مثال از شیوه بیانی خاص فرد اسنوب و انتخاب کلمه و جمله او یاد کنیم که می تواند از جلوه گاه های اسنوبیسم باشد. از ما بهتران. زبان از ما بهتران. انتخاب موضوع هم می تواند از نوع اسنوب باشد.

² L' Organisation Mondiale de la Santé

ملت‌ها» انجام گیرد، و به این ترتیب چالش‌های جهان مدرن به مثابه مقولاتی تلقی شد که گوئی در حوزه بیماری‌های روانی بررسی پذیرند.

جهت‌گیری سیاسی چنین تمایلاتی موجب واکنش‌های اعتراض‌آمیز عمومی در برخی از جوامع روانپزشکی شد که به نام روش و خط‌مشی علمی حاضر به شانه‌خالی کردن از وظایفشان نیستند و اجازه نخواهند داد تا مأموریتی که به عهده آنان واگذار شده به انحراف کشیده شود. این اعتراض عمیقاً در کنگره لندن انعکاس یافت ولی خیلی زود به سکوت محکوم شد. بهره‌برداری دائمی و سازمان‌یافته از روانکاوی، مداخلات مستقیم آن در زمینه‌ای که بارزترین وجه مشخصه آن مبارزه طبقاتی است، اهمیت پشتیبانی‌های اقتصادی که روانکاوی از آنها برخوردار است، چنین مسئله‌ای را به شکل گسترده در حیطه جهان سیاست مطرح می‌کند. نیروهای ترقی‌خواه و صلح‌طلب در مقابل چنین موقعیتی اظهار نگرانی کرده‌اند و در جستجوی پاسخ مناسبی هستند و می‌خواهند بدانند که چگونه زیر پوشش داعیه فعالیت علمی، به شکل کمابیش آشکاری ایدئولوژی محافظه‌کار و واپس‌گرای اجتماعی مقبولیت عام یافته است. نیروهای پیشگام مصممند تا جایی که ممکن است، نقاب از چهره مشارکت خواسته یا ناخواسته جبهه واپس‌گرا برگیرند، زیرا چنین جریانی از راه‌های پیچیده و مبهم به تهدیدات جنگ و ستم طبقاتی می‌انجامد. در رویارویی با چنین وضعیتی، برای ما که در کار علمی و حرفه‌ای به شکل دائمی با مسائلی که روانکاوی مطرح می‌کند روبرو هستیم، برای ما که به سهم خود در مبارزه برای رهایی نوع بشر متعهد شده‌ایم، ضروری است تا به طور مشخص به «مسئله روانکاوی» بپردازیم.

بخش دوم

علم «ناب» و علم «حقیقی»

پیش از طرح هر موضوعی ضروری می دانیم که جهت گیری و چهارچوب بررسی حاضر را مشخص کنیم. موضوع بیانیه حاضر در اینجا ارائه ترازنامه دست آوردهای مفیدی نیست که فروید و پیروان او برای فنون روان درمانی و شناخت انسان فراهم آورده اند. تا کنون هر یک از ما امضاء کنندگان این بیانیه به سهم خود نشان داده است که تا چه اندازه به ارزش عملی چنین دست آوردهائی دلبستگی داشته و اگر به چنین موردی که از دیدگاه ما سطحی بنظر می رسد اشاره می کنیم، به این علت است که می دانیم تا چه اندازه برخی می خواهند با رفتار تحریک آمیز موضعگیری نظریه پرداختی و کنش حرفه ای ما را در حد گروهی بسته، فرقه ای و متعصب معرفی کنند. ولی آن ایدئولوژی که علم و فعالیت های علمی را محکوم می کند به ما ارتباطی ندارد و از آن ما نیست.

از آنهایی که ما را تحریف و سانسور می کنند می خواهیم که تمایلات و منویاتی را که در افکار خودشان موج می زند به ما منتسب نکنند.

در این جا به شکل کاملاً مشخص تأکید می کنیم که موضوع این بیانیه ارتباطی به دست آوردهای مثبت و یا منفی روانکاوی نداشته و طرح غائی این بیانیه صرفاً به بررسی روش شناسانه در چهار چوب صرفاً علمی تکیه دارد تا در گسترده ترین سطوح به نقد جریان ایدئولوژیکی پردازیم که در انحرافاتش مستقیماً در خط تضاد با واقعیات عینی قرار گرفته است.

و اعلام می کنیم که از دیدگاه ما مفهوم «علم ناب» چیزی نیست مگر یک کلاه برداری فکری و بر این باوریم که مسئله ای نظیر آن چه در اینجا مطرح می باشد، بی آنکه این دیدگاه را روشن نمائیم پاسخ مناسبی پیدا نخواهد کرد. علم حقیقی به اعتقاد ما کاملاً در قطب مخالف مفهومی ست که بنام علم «ناب» رایج شده. ذهنیتی که خود را علمی می داند، در صورتی که واقعیات جهان و اعتقادات و توهمات و تخیلاتی را که در اذهان عمومی جریان دارد به حساب نیاورد، صلاحیت علمی نخواهد داشت.

و وقتی که این جریان های ایدئولوژیک از تمام مسائل و مشکلات اجتماعی روی بر می گردانند، مشکلات از این هم وخیمتر می شود.

یکی از اموری که در این زمینه می توانیم بدان اشاره کنیم، امتناع این نوع روانکاوان از گفتگو درباره مسائل سیاسی و اجتماعی است. این گروه از روانکاوان ادعا می کنند که طرز تلقی آنان (سکوت آنان) به دلیل هدفمند بودن فعالیت علمی آنها است.

ولی چنین بینشی در حقیقت یک موضع گیری سیاسی است. در این جا ما به نام علم علیه رفتار و موضع گیری هائی اعتراض می کنیم که امروز به امری روزمره تبدیل شده و مبنی بر آن هر گونه فعالیت، رشته علمی، و نظریه صرفاً به این علت که خود را علمی معرفی می کند، این حق را برای خود قائل می شود که نقد اجتماعی را نیز مردود بداند، در این صورت چنین علمی را می توانیم علم بورژوائی بنامیم، که مطمئناً فاقد اعتبار و صلاحیت علمی است.

ولی ما با انسان های نیک اندیشی که جهان امروز را نابسامان یافته و از بی عدالتی های رایج اجتماعی انتقاد می کنند، و از سنگینی تهدیدات جنگ که بر جامعه سایه افکنده حرف می زنند حمایت می کنیم و با آنها هم پیمان بوده و بر این باوریم که باید سلاح را به افرادی سپرد که برای آزادی و صلح مبارزه می کنند. به همین علت رسماً اعلام می کنیم که تا جایی که صلاحیت علمی و پژوهش هایمان نشان داده و بیان مسائل و مشکلات را امکان پذیر ساخته، باید به اطلاع عموم برسانیم و قضاوت نهایی را به آنان واگذار نماییم. در مقابل مدعیانی که از فراز برج دانش تنگ نظرانه خود بر آند تا راه و روش صحیحی برای فتح آن خوشبختی ذهنی که در چهارچوب جهان بینی خاص خود از مفهوم جامعه سعادت مند دارند به عالم بشریت هدیه کنند، ما از جهان بینی دیگری حرف می زنیم و از آن مفهومی حرف می زنیم که به تلاش خود بشریت برای ایجاد خوشبختی شان تکیه داشته، و از بینشی الهام می گیریم که حاصل مبارزات خود آنها علیه ابزارهای سرکوبگر عینی بوده است. ما بر این هستیم تا هیچ حقیقتی را که آنان نتوانند بر آن نظارت و کنترل داشته باشند، و هیچ قضاوتی را که نتوانند مورد قضاوت قرار دهند اعلام نکنیم. در رابطه با موضوعی که در این جا مطرح می باشد، خصوصاً می خواهیم به آنان کمک کنیم تا بتوانند به خوبی ببینند که چگونه جریانهای سعی در گمراه کردن آنان دارند و چگونه در زمینه ای که مربوط به ما می شود، ایدئولوژی طبقه حاکم می کوشد تا اعتراضات طبقه ستم دیده را به سکوت وادارد.

و سرانجام از آنانی که در عرصه های اجتماعی فعالیت دارند، از متخصصان علوم انسانی و از همکارانمان در عرصه روانپزشکی تقاضا داریم که حقیقتاً با بی طرفی بیانیۀ ما را مورد توجه قرار دهند.

راهی را که پیموده ایم، مسئولیتی را که تا کنون به عهده گرفته ایم، خطراتی را که به آن آگاهی یافته ایم، و با خواستی که برای معرفی نتایج انتقاد از خودمان داشتیم، بی هیچ گزافه گوئی از دیدگاه ما دارای ارزشی نمونه است.

در عین حال که افشای اشکال انحرافی و واپس گرا را رسماً در پیشگاه همگان پی گیری می کنیم، بر آنیم تا مشخصاً برای دست اندرکاران عرصه روانپزشکی به رویکردهای پژوهشی بپردازیم. اگر هشدارهای ما توجیه پذیر به نظر می رسد، و اگر رویکردهائی را که مطرح کردیم مفید و راهگشا به نظر می رسد، چنین مزیتی را باید در تعلق آن نظریاتی بدانیم که خریدار توهمات نیست و بر بنیادهای جریان و جنبش واقعی جهان واقع تکیه دارد. اتحاد ما با آنانی ست که بر اساس چنین نظریه ای عمل می کنند که از دیدگاه ما بنیادی بوده و مبارزه ما برای رهائی افرادی که در عرصه بالینی تحت معالجه داریم به نتیجه نهائی نخواهد رسید مگر در متن مبارزه برای آزادی عینی همه جوامع بشری.

بخش سوم

محتوای طبقاتی روانکاوی

برخی از ما، با تعداد بسیاری از روانپزشکان و روانشناسانی که الزاماً به جریان مارکسیستی نیز تعلق ندارند، پیش از هر چیز به این نتیجه رسیده ایم که نقد روانکاوی باید از برخی داده های معتبر روانکاوی و آن چیزی که معمولاً «رساله جامع روانشناسی»³ در همین مبحث روانکاوی می نامند تفکیک کنیم، به سخن دیگر به گفته رولان دالبیز⁴ بین روش روانکاوی و نظریه فریود تفاوت قائل شویم. در مجموع این موقعیت تعریفی است که در بیانیه « روانپزشکان خرد گرا» به مناسبت کنگره لندن انعکاس یافته است.

با وجود این، اگر برخی عناصر توسط روانکاوی مطرح و روشن شده اینگونه به نظر می رسد، البته به شرط آنکه بعضاً در تلاقی با علوم دیگر مورد بررسی و تأیید قرار گیرد، می تواند به عنوان مقوله روانشناسی علمی مطرح شود، با وجود این در غایت انتقادی که ما از خودمان به عمل آوردیم، به این نتیجه رسیدیم که مجموع نظریات روانکاوی به آن چیزی آلوده است که می توانیم آن را « اصل اغفالگر»⁵ بنامیم.

³ Métapsychologie

مترجم: Méta: در زبان یونانی پیشوندی است که معنای بعد، فراسوی، با، را مسترد می کند. و در عین حال تأمل، دگرگونی، جانشینی و در به فراسوی چیزی را، کنار، بین، با، معنی می دهد. «متا» به معنای « درباره چیزی » نیز هست، متافیزیک یعنی فیزیک علم فیزیک. در فرهنگ واژگان علمی به معنی مراجعه به خود بکار برده شده.

«متاپسیکولوژی» پیش از این به شکل علم النفس (غالباً در مقالات مذهبی) ترجمه شده. علاوه بر این به شکل «ماوراء النفس» نیز ترجمه شده است (دروازگان فریود و لکان. نوشته پل لوران ا سون. ترجمه کرامت موللی. نشر نی 1386) ، که در واقع مستقیماً از زبان عربی برگرفته شده و در مباحث عرفانی و مذهبی و «پاراپسیکولوژی» و احتمالاً در مبحث احضار روح (نکرومانسی Nécromancie) کاربرد دارد. ولی به این علت که اصطلاح «ماوراء النفس» و یا مصیبت بارتر از این یعنی « علم ماوراء النفس» متعلق به زبان از ما بهتران ها و خیلی خیلی «حکیمانه» بنظر می رسد و به طور کلی ما را به ماوراء افلاک و شبه علم رجوع می دهد، در نتیجه از این گونه ترجمه ها صرفنظر کردم. بنابر این بهترین راه از دیدگاه من این است که ما مقدماً از مفهوم «متاپسیکولوژی» برای معادل فارسی آن استفاده کنیم. این اصطلاح به مفهوم مجموعه مفاهیم و نظریات بنیادی روانشناسی است. بنابراین می توانیم آن را به شکل «درباره کلیات روانشناسی» یا « رساله جامع روانشناسی» به کار ببریم.

⁴ Roland DALBIEZ. La Méthode Psychanalytique et la Doctrine Freudienne. 1936

⁵ Principe mystificateur

بر خلاف آن چه برخی از روانکاوان فکر می کنند و بر خلاف صداقت بی طرفانه ای که نسبت به آن علمی که مدعی آند ابراز می دارند، امکان تفکیک روانکاوی از بهره برداری سیاسی که از آن به عمل می آید وجود ندارد، و علاوه بر این می بینیم که هیچ یک از آنان حاضر به نفی چنین جعلیاتی نیست. در این باره نظریات فروید باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد: « روانشناسی اعماق، دکتترین ناخودآگاه عالم باطنی، برای علومی که به شناخت تمدن بشری و نهادها و مؤسسات بزرگ آن مانند هنر، مذهب، نظم اجتماعی مبادرت می ورزند، می تواند به عنوان ابزاری اجتناب ناپذیر مطرح باشد.»⁶

در واقع تداوم روانکاوی تا محتوای دکتترین و فن آن به اندازه ای با تاریخ مبارزات اجتماعی در رابطه تنگاتنگ قرار دارد که نمی توانیم از نظریات و آموزه های آن قطع نظر کنیم.

1

روانکاوی در وین و در دوران و چهار چوب جامعه ای متولد شد که خانواده بورژوائی پدر سالار قویاً دچار انحطاط بود و «تابوی جنسی» با بحران اخلاق جنسی همگام شده بود. بنابر این، از همان آغاز، فروید موضوع آزادی جنسی را مطرح کرد که در واقع از فراخواست های مهم بورژوازی آن عصر بود. بنابر این تولد روانکاوی بطور کاملاً مشخص با نیازهای طبقه اجتماعی بورژوا منطبق بود.

2

گسترش و تاریخ جنبش روانکاوی چنین پیوندهائی را بیش از پیش به هم نزدیک کرد. بر این اساس که در حال حاضر منطقه گسترش فزاینده آن در کشورهای آنگلساکسون واقع شده است.

3

سیر تحولی موضوعات مرکزی ایدئولوژی روانکاوی نیز در طول زمان از ویژگی خاصی برخوردار است. ظاهر انقلابی موضوع آزادی جنسی که در آغاز مطرح شد، اندک

مترجم: اصل اغفالگر، یا اصل مداخله عناصری که به وادی راز و رمز منتهی می شود
⁶ Freud. *Psychanalyse et Médecine*. P 235

اندک جای خود را به موضوع احساس گناه سپرد، که با اهمیت فزایندهٔ «فرامن»⁷ مرتبط است. چنین مفاهیمی در رابطه با خود نظام تحلیلی قابل تعریف است، در غیر این صورت از طریق رجوع به کمال مطلوب اجتماعی که چیزی نیست مگر انعکاس ساختار اجتماعی کنونی که آزادانه و از روی اختیار، به مثابه هنجار معرفی می شود. به این ترتیب، ایدئولوژی مذهبی می تواند با روانکاوی انطباق و همپایی داشته باشد، کشیش ها خود را روانکاو معرفی می کنند، روانکاوها با نشریات مذهبی «دگماتیک» به همکاری می پردازند، و به طور خلاصه محافظه کاران در حیطة اجتماعی از آن به عنوان سلاح ایدئولوژیک استفاده می کنند.

با حاد شدن مبارزات اجتماعی، خشونت به موضوع اصلی تبدیل شد. در مرحلهٔ فعلی، این همان موضوعی ست که نزد دیگران مرکزیت یافته. حذف خشونت یا استفاده از آن برای حفظ نظم اجتماعی، بر اساس موقعیت پیش آمده، این همان اکسیری ست که امروز برای تشویش های تمدن پیشنهاد می کنند و حتا صلح به بهای مداخلات پلیس یا جنگ علیه آنانی که نمی خواهند دست از خشونت بکشند.

به این ترتیب، خشونت در سطح ایدئولوژیک و در سطح سیاست به مثابه عامل ناهنجار و عامل مخرب معرفی می شود، ولی زمانی که نظم موجود را به مخاطره می اندازد «خشونت» در جایگاه ابزاری برای تحکیم آن (یعنی تثبیت و تضمین نظم حاکم) به کار برده می شود. بنابراین جهت گیری فعلی روانکاوی به گونه ای ست که در واقع در سطح فردی شیوه ای را ماند که برای سازگاری فرد با جامعهٔ بورژوائی و در سطح اجتماعی نیز به عنوان سلاحی برای آمادگی ایدئولوژیک در جنگی تازه علیه نیروهای دموکراتیک و صلح طلب بکار برده می شود. در نتیجه، گسترش روانکاوی در میان مردم در حال حاضر همانند پدیداری بحرانی تحقق می پذیرد که در حد و حدود پوسیدگی رژیم ست که از آن برآمده.

4

با وجود این روشن است که تحولی که وسیع ترین توده ها خواستار آن هستند، اگر چنین سلاح ایدئولوژیکی خود را انقلابی نشان نمی داد و اگر خود را به مثابه جریان انقلابی معرفی نمی کرد و اگر مدعی آینده ای دموکراتیک و حتا سوسیالیستی معرفی نمی کرد، کارائیش را از دست می داد و از هم فرو می پاشید.

⁷ Sur-Moi

هانری دو من⁸ می نویسد: « ما با دو مفهوم از آزادی برای انسان سروکار داریم: مارکسیسم و روانکاوی»، در سال 1949 اهمیت نقش سوسیال دموکرات ها، به ویژه برخی از عناصر حزب کارگر انگلیس، در تهاجم سیاسی- تحلیلی، تمام مفهوم چنین تقابلی را آشکار می کند.

5

پرسش این است که در سال 1949 کارکرد روانکاوی در چه وضعیتی به سر می برد؟ اقلیتی کوچک از بیماران می توانند از درمانی که از نظر فنی با جدیت انجام می شود استفاده کنند. چنین اقلیتی با شاخصی که همانا امکان مالی خود آنان است برگزیده می شوند. پول به عنوان قربانی مالی، پیوسته به عنوان محرک ضروری درمان معرفی می شود و خصوصیت طبقاتی را که در بطن این شیوه فنی درمان نهفته است، وخامت و ضخامت بیشتری می بخشد. چنین موضوعی در مقایسه با موقعیت عینی، و شرایط درمانی اسفناکی که بیماران روانی ما که به طبقه پرولتاریا تعلق دارند، واقعاً افتتاح آمیز است.

6

این پدیداری که در پیوند تنگاتنگ با بحران کاپیتالیسم است حتا تا استخدام روانکاوان ادامه می یابد. فردی که قرار است در آینده به حرفه روانپزشکی بپردازد در مقابل تشدید مبارزات طبقاتی در طبقه های میانی و اجبار و فوریت در انتخاب دچار سرگردانی و تشویش می شود. او با نگرانی درباره مسئله - بودن یا نبودن - در جهان امروز از خود می پرسد. او به مجموعه نظریاتی پی می برد که روانپزشکی کلاسیک در اختیار او گذاشته و پی می برد که این نظریات کلاسیک روانپزشکی از هر سو ترک برداشته و پاسخگوی واقعیات شناخته شده امروز نیست. و سرانجام، او خود را با مشکلات مادی متعددی روبرو می بیند، او کارگزاری ست که در یکی از آسایشگاه های شهرستان به حال خود رها شده، و با حقوقی روزگار می گذراند که با تحصیلات عالی اش شباهت زیادی ندارد. به این ترتیب است که تئوری و پراتیک روانکاوی برای او از نقطه نظر شخصی آرامش خاطر تازه ای فراهم می آورد و برای نگرانی هایش تعریف خاصی پیشنهاد می کند: یک جهان بینی، یک تئوری عمومی از عوامل بیماری زا و شرایط ویژه رضایت بخش در انجام مأموریت حرفه ای.

بر این اساس شیفتگی فعلی روانپزشکان جوان برای روانکاوی، ترجمان مشکلات مربوط به وجوه سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی بحران عمومی طبقات میانی است.

⁸ مترجم: هانری دومن مرد سیاسی بلژیکی، رهبر حزب کارگر بلژیک 17 نوامبر 1885 - 1953

با این وصف اینگونه به نظر می‌رسد که تولد، رشد و گسترش روانکاوی در پیوند تنگاتنگ با افزایش مبارزه طبقاتی است. روانکاوی هر کجا که طبقه حاکم به فلج کردن طبقه بالنده نیازمند باشد توسعه می‌یابد، از این جهت که مرجمی برای تنش‌ها و تشویش‌های اقشار اجتماعی از هم‌گسیخته‌ها باشد، زیرا در وضعیتی به سر می‌برند که خارج از اراده آنهاست. این مسئله که سیر تحولی موضوعات اساسی ایدئولوژی روانکاوی به سر منشأ آن و به سیر تحولی اجتماعی مرتبط می‌باشد، این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه محتوای طبقاتی در بطن خود این تئوری نفوذ کرده و شکل گرفته است؟

بخش چهارم

نظریات انحرافی

روانکاو در حالت کلی و کلاسیک، به منزله نظریه، از طریق سه مفهوم بنیادی قابل تعریف است: ناخود آگاه، غرایز و عقده ها.

اسطوره ناخود آگاه، به خودی خود، در جایگاه چیزی واقعی، به اندازه کافی نقد و بررسی شده و پافشاری روی این موضوع بی فایده به نظر می رسد. به همین ترتیب، تعریف غرایز نیز در جایگاه چیزی واقعی تا حدود زیادی ابهام زدائی شده است. پیشرفت های دائمی علوم طبیعی حاکی از این امر است که رفتارهای غریزی همواره به کنترل وجه اکتسابی رفتار درآمده اند. امروز کاملاً آشکار و روشن است که آن چه را که «غریزه» می نامند در واقع شامل رفتارهایی است که همان اندازه به سیر تحولی سازه های موجود زنده بستگی دارد که به شرایط محیط زیست.

همه آنانی که خیلی سرسختانه به مفهوم و موضوع «غریزه» چسبیده اند، به جریان انرژی باورها⁹ تعلق دارند. در اینجا علی رغم اعتراضات فروید، قرابت های روانکاو با فیلسوفان عرفان مسلک و انحرافی مدرن را می بینیم که به خواست الهی، «خواست قدرت» یا انرژی حیاتی تکیه می کنند. روی این نکات درمی یابیم چگونه خصوصیات دینامیک روندهای حیاتی به شکل انحرافی تعبیر می شود، و بی گمان این برداشتهای انحرافی به انواع فلسفه ایده آلیستی تعلق دارد. شکل علمی دیگری برای تشخیص دینامیسم حیاتی بجز آن چیزی که انگلس می گوید، وجود ندارد: «زندگی شیوه هستی ماده در ساختار درونی آن است»، شیوه هستی و نه این که خصوصیتی جداگانه از ماده وجود داشته باشد، ماده زنده، و نه این که زندگی در ماده وجود داشته باشد (مثل روح در بدن).

⁹ L'énergétisme

مترجم: نظام فلسفی که ماده را به انرژی تنزل می دهد، و آن را منشأ مادی جهان تعبیر می کند. انرژیسم یا انرژی باور در منسجم تعریف گسترش این نظریه در پدیده های روانشناختی است. جستجو درباره انرژیسم می تواند خیلی وسیع باشد و در حوصله این پاورقی نیست، ولی می توانیم از فروید شروع کنیم و نزد روانپزشک آلمانی استوالد Peter Frederic Ostwald گوئی انرژی در نرونها بر اساس اصل اینرسی (سکون) به شکل ذخیره وجود دارند، که به «اصل تداوم» در زندگی روزمره تعریف شده و بر اساس نظریه می توان آن را آزاد کرد.

همین انتقادات به نظریهٔ عقده (ها) وارد است، با نظر به این امر که نظریهٔ عقده ها و غرایز در پیوند جدائی ناپذیر با یکدیگر بررسی پذیرند. برای اثبات عدم جهانشمولیت عقده یک مثال کافی خواهد بود. امروز در واقع می دانیم که عقدهٔ ادیپ نه جهانشمول است و نه ثابت.

تحقیقات ملینوفسکی¹⁰ نشان می دهد که چنین عقده ای نزد اقوام ملانزی وجود ندارد، و ثابت می کند که رفتارهایی که مرتبط به عقدهٔ ادیپ است، وقتی که آشکارا دیده می شود، به شرایط اجتماعی و تاریخی بستگی داشته و با ساختار خانواده نیز در رابطهٔ تنگاتنگ است.

به یک عبارت کلی اگر بتوانیم برخی رفتارهای آدمیان را به بازتولید رفتارهای گذشته نسبت دهیم، اتوماتیسم تکرار اجباری¹¹ که یکی از مفاهیم بنیادی در روانکاوی به حساب می آید. وقتی که به عقده ها و غرایز رجوع داده شود، به معنای اسطوره ای است که دارای ماهیتی مستقل بوده و در نتیجه چنین رابطه ای به این معناست که اندیشه را به جای واقعه ای عینی بینداریم، در حالی که شرایط عینی و تاریخ واقعی ست که سر منشأ و تعیین کننده چنین رفتارهایی بوده و به این شکل نامیده شده است.

اگر شرایط تنش زای ناخودآگاهی که به زندگی گذشتهٔ فرد تعلق دارد را مورد بررسی قرار دهیم، و به خصوص نزد کودک، می بینیم که روانکاوی چنین شرایطی را به تنش های غریزی نسبت می دهد، در حالی که همهٔ این شرایط مستقیماً یا به شکل غیر مستقیم از اساطیر رایج در جامعه ای مشخص بر آمده است.

چنین موضوعی مشخصاً در هر امری که مربوط به زندگی جنسی و تابوهائی که آن را محاصره کرده اند، بارز و شگفت آور به نظر می رسد. زیرا اخلاق جنسی شیوهٔ بیانی تابوها بوده و از مذهب الهام می گیرد، و ممنوعیت ها نیز به اساطیر مرتبط می شوند، به طور خلاصه مشاهده می کنیم که اخلاق جنسی عوام فریبانه و عملکرد آن نیز دامن زدن به «احساس گناه» است. ممنوعیت های جنسی که موجب « واپس زدگی» می شوند در واقع ضروری نیستند، ولی اغراق آمیز بوده و یا به طور کلی بی پایه و اساس و رایگان است. علاوه بر این عقده هائی که از این طریق تحریک شده اند به تنش های بی هدف و غایت و «فانتاسماتیک» مربوط می شود.

معتبرترین دست آورد فروید عبارت است از کشف این موضوع که پشت برخی تجلیات اختلال شخصیتی، در عین حال به مثابه سبب و محتوا، موقعیت های تخیلی وجود دارد که فرد روانپزش عمیقاً آنها را احساس می کند. ولی مشخصاً همین موقعیت ها خصوصیت مشترکی دارند: به این معنا که تعریف کلاسیک اسطوره را بازتاب

¹⁰ Bronislaw Kasper Malinovski

¹¹ Automatismes de répétition

می دهند : «...رویدادهائی که تاریخ روشن نمی کند و حاوی حوادثی واقعی بوده که سپس به مفاهیم مذهبی تغییر شکل یافته اند...یعنی اختراع واقعه به مدد یک نظریه».

بنابراین، نقد مارکسیستی مدت مدیدی ست که منشأ و مفهوم اساطیر را نشان داده و نقشی را که در جامعه به عهده دارند به روشنی تشریح کرده است. اساطیر با وجود این که بیان دردها و رنج های اجتماعی اند، در عین حال آنها را تغییر شکل داده و گوئی بر چهره این ناملایمات نقابی دگرگونه پوشانده است. جای شگفتی نیست که ما چنین رابطه ای را نزد بیماران می یابیم که اختلالاتشان اساساً از چگونگی برخی از روابط آنان با دیگر اعضای جامعه منشأ می گیرد. چنین موضوعی اتفاقی نیست و شامل تمایل بنیادی روح آدمی ست که اسطوره و عوارض بیماری از یک زبان استفاده می کنند و شیوه بیانی مشابهی دارند. بلکه هر دو محصول موقعیت های عینی مشابهی هستند که از سطح اجتماعی و جمعی به سطح فردی منتقل شده است. به این ترتیب تشابه عمیق بین ایدئولوژی انحرافی و نوژز قابل درک می گردد. چنین تشابه عمیقی وقتی آشکار می شود که ایدئولوژی طبقاتی دچار انحطاط شده و سیر تکاملی تاریخی امکان دستیابی به آگاهی را برای برخی از افراد فراهم کرده است.

روانکاو نمی تواند چنین مفهوم عمیقی از نوژز را درک کند : یعنی وهله و وجهه مبارزه طبقاتی. ولی برعکس، روانکاو با کشف دائمی اساطیر در سرمنشأ عوارض بیماری، بر این پندار است که آنها را به عنوان دلایل و موجبات ضروری و کافی در نظر گیرد و سرانجام وجود آنها را به عنوان ماهیتی درون بودی نزد انسان تعبیر کند.

فقدان چشم انداز مارکسیست در طیف روانکاوان موجب گردیده است که به عنصری بنیادی آگاهی نیابند، یعنی و به این معنا که عوامل غیر مستقیمی را ندیده بگیرند که از طریق آنها واقعیات اجتماعی فرد را تحت تأثیر قرار می دهند.

به این ترتیب روانکاو از پاسخگوئی به دعاویش مبنی بر ایجاد روانشناسی اعماق بسیار دور بوده و هم چنان در روانشناسی سطحی باقی مانده است، و با استفاده از اصطلاحات خود آنها می توانیم بگوئیم که در تحلیل هایشان « محتوای آشکار»¹² را بجای « محتوای پنهان»¹³ تعبیر می کنند.

اگر حقیقت این است که برای بیمار، کودک و یا بیننده رؤیا، تصاویر و فانتسم هایشان به نظر آنها واقعی جلوه می کند و به چنین تولیدات خیالی باور دارند، اعتبار بخشیدن

¹² مترجم : « محتوای آشکار » : اصطلاحی ست که فروید در تعبیر خواب بکار می برد و محتوای آشکار عبارت است از داستانی که شخص بیننده رؤیا از آنچه دیده است بزبان می آورد و حکایت می کند. حکایت یا داستان خواب است.

¹³ مترجم : « محتوای پنهان » : نیز از اصطلاحات فروید در تعبیر خواب است. محتوای پنهان تعبیری ست که از طریق تحلیل به شیوه روانکاو حاصل می آید و مفهومی ست که باید از محتوای آشکار استخراج نمود و همواره بیان خواستی باطنی و ناخودآگاه است. تغییر و تبدیل محتوای آشکار به محتوای پنهان نتیجه روندهای مختلفی ست : ایجاز و جایابی تحت تأثیر سانسور (ناخودآگاه).

به واقعیت آنها به خودی خود، خارج از خودآگاهی که آنها را تصور می کند، به بیان دیگر هذیان گوئی و یکی از جلوه گاه های از خودبیگانگی نزد فرد است. تا زمانی که روانکاوی از فانتسم هایش خارج نشود، تا زمانی که فانتسم هایش را فقط به مفاهیمی باز می گرداند که به طور کلی همتای اسطوره ها هستند، از هذیان رهایی نخواهد یافت.

با محدود کردن خود به جهان تصاویری که بجای واقعیت در نظر گرفته می شود بر اساس شاخص همین تصاویر، روانکاوی در دور باطل عظیمی گرفتار شده است.

اگر روانکاوی غالباً بازی و قدرت تباه کننده اساطیر را نشان داده است، با وجود این قادر نبوده تا از آن ایدئولوژی انحرافی که خود را در آن محصور کرده فراتر برود.

یکی از روانکاوان گفته است که تحلیل روانکاوی فرآیندی را به وجود می آورد که در مجموع فرد تحلیل شونده را به نوعی پارانوئای هدایت شده مبتلا می کند.

حداقل چیزی که می توانیم درباره تعالیم تحلیل روانکاوی بگوییم این است که، سوای نظریاتی که توسط روانکاوی امر مسلم فرض شده، اختلال قابل توجهی در آزادی پژوهش در باره سبب های آسیبی دیگر وارد آورده است.

به این ترتیب چنین نوسانات دائمی که رویکردهای روشن ترین اذهان را دچار اختلال می کند، آشکار می گردد و آنها را بی وقفه به این موضوع وامی دارد تا عمومی ترین پدیدارها را با افکاری توضیح دهند که از اساطیر جهان بشری الهام می گیرد، یعنی اسطوره هائی که به عبارتی به «فتیش»¹⁴ خود روانکاوی تبدیل شده و نه موضوعات پژوهش علمی و خردگرایانه... در این جا شاهد شیفتگی ذهنی نسبت به آفرینش های تئوریک روانکاوی هستیم.

14 Fétiche

مترجم: «فتیش» یا بت یا شیء جادویی در روانکاوی به معنی شیئی است که نزد فرد منحرف (فتیشیست) در مقام کمال مطلوب قرار می گیرد، در واقع در جایگاه کمال مطلوب رانشها بوده و مطلوبات جزئی نارسسیم «من» فرد منحرف را ارضا می کند.

فتیشیسم Fétichisme شامل انحرافی جنسی است (یعنی انحراف در رانش) که عبارت است از تداعی کردن عمل جنسی با فتیش (شیء جزئی) که می تواند شیء باشد و یا بخشی از بدن (مو، دست یا پا...) و حتا بو یا صدا و غیره... از نظر فروید فتیش (بت) ذکر فقدان مادر (به فتح ذات و کاف) را بازنمایی می کند و به تعریف لکان: دال بر ذکر فقدان مادر است [دگر فقدان مادر به این معنا نیز هست که مادر آلت جنسی مردانه ندارد. در تخیلات کودک گوئی که مادر دارای آلت جنسی مردانه است و زمانی که پی می برد او فاقد آن است، این احتمال وجود دارد که در عالم نفسانی خود قادر به پذیرش چنین واقعیتی نباشد. و یا بر عکس خود مادر ممکن است فرزند خود را به عنوان همان دگر فقدان خود بداند. ذکر ترجمان فالوس است که برخی آن را «نره گی» نیز ترجمه کرده اند]. بنابر این فتیشیسم بر اساس نفی «فنای از عورت» (یا فنا از ذکر) بوده به این معنا که فتیش (شیء جادویی یا بت) بازنما و جایگزین آن چیزی است که فاعل نفسانی (سوژه) فقدان آنرا نپذیرفته است یعنی فقدان دگر مادر یا زن.

شیوه روان درمانی تحلیلی در هر موردی تنها می تواند بیماران را تا نیمه راه هدایت کند یعنی نقطه ای که او به اسطوره ای که او را عاصی کرده بوده آگاهی می یابد ولی به منشأ عمیق آن پی نخواهد برد. روانکاوی تنها می تواند به فرد بیمار آزادی مصنوعی در دنیائی تخیلی عرضه کند. برای مثال، واقعاً بی معنی و متقلبانه است که پزشک - مسیحی - کاتولیک - با ایمان - بخواهد احساس گناه فرد بیماری را تحلیل کند.

فقدان تشخیص بین ایدئولوژی انحرافی که تحلیل روانکاوی به مثابه عوارض بیماری مشاهده می کند و کمال مطلوب اخلاقی و اجتماعی اصیل، به سوئی تمایل می یابد که بیمار را تحت شرایط انطباق با جامعه ای قرار می دهد که یگانه شاخص آن «موفقیت» است.

بخش پنجم

مفهوم ایده ایست - روابط فرد و جامعه

اگر در نخستین وهله، در تأملات انتقادیمان دربارهٔ نظریهٔ روانکاوی روی خصوصیت خردگرای آن تأکید داشتیم، در دومین وهله روی خصوصیت فردگرای این نظریه متمرکز می شویم که قطعاً وجه مشخصهٔ بنیادی آن را تشکیل می دهد. در واقع روشن است که با پایبند ماندن به اسطورهٔ غرایز، روانکاوی نمی تواند ساحت فردی را ترک کند.

هر نظریه ای که بخواهد روابط فرد و جامعه را بر اساس مفهوم « طبیعت » فرد منفرد و منزوی توضیح دهد، در همان نخستین گام مفهوم مسئله را مخدوش کرده و به بیراهه رفته است. با این حساب می بینیم که با چنین رویکردی بوده که روانکاوی نظریهٔ عمومی رفتارهای انسان و تاریخ تمدن (ها) را پایه ریزی کرده است. دربارهٔ این رویکرد انحرافی، ژرژ پولیتزر Georges Politzer به روشنی توضیح داده است و می گوید :

« روانکاوی می خواهد تاریخ را از طریق روانشناسی توضیح دهد و نه روانشناسی از طریق تاریخ ».

امروز در سال 1949، به شکل بارزتری نسبت به گذشته، روانکاوی خود را به تعبیرات محدود نمی کند بلکه مستقیماً به تحلیل و تعبیر مبارزهٔ طبقاتی می پردازد : می بینیم که جنبش های اجتماعی به خشونت و کینه جوئی رهبران آن تنزل داده شده، و جنگ نیز به سادومازوشیسم چند رئیس دولت تعبیر می شود.

روانکاوان صادقی که از چنین وضعیتی آزرده خاطرند، در این زمینه کاری از عهده شان ساخته نیست. اینگونه مداخلات و نظریات روانکاوی در عرصهٔ جهان سیاست، از دیدگاه نظریه پرداختی به رویکرد فردگرا تنزل یافته و پایه و اساس آن را تشکیل می دهد. باید یادآوری کنیم که اگر نمی توانیم نقش فرد را در جنبش اجتماعی ندیده بگیریم ولی چنین نقشی نمی تواند خصوصیات تاریخی عینی او را فقط به واسطهٔ خود او در جایگاه فردی که هست توضیح دهد، ژرژ پولیتزر در این زمینه می گوید :

« آنچه به فرد مربوط می شود، این است که انتخاب او بستگی به خصوصیات روانی خود او در تلاقی با امکانات تاریخی مشخص، در دورانی مشخص دارد . ولی این خصوصیت روانشناختی نمی تواند از تاریخ عینی بشریت جدا باشد. ساخت و ساز روانشناختی، برخی را در نقش قهرمان و برخی دیگر را در نقش بی عار مشخص می کند، ولی چنین ساخت و سازهایی حاصل شرایط تاریخی و اجتماعی خاص خود هستند »

وقتی نظریه روانکاوی را تا ریشه های عمیق آن پیگیری می کنیم، در واقع با خودآگاه فردی تنها و منزوی روبرو می شویم. در عمل، چنین تمایل فردگرایانه ای در روانکاوی به نفع هر گونه دگرگونی در نظم اجتماعی منتهی می گردد. فرد دست و پا بسته به نظام حاکم واگذار می شود و به او می باوراند که آزادی او در همین نظام است. همان طور که هزنار¹⁵ می گوید: « موضوع عبارت است از فردی که خود را حتا زیر فشارهای اجباری اجتماعی آزاد احساس می کند.» در چنین شرایطی متناقض به نظر می رسد که برخی تصور کرده اند که در روانکاوی مفهومی دیالکتیک یافته اند که حتا می تواند در تأیید سوسیالیسم باشد. دلیل و برهانی را که پیرامون این موضوع (یعنی رابطه روانکاوی و مارکسیسم) مطرح می کنند این است که تضاد متافیزیک بین غریزه مرگ و غریزه زندگی را بجای تضاد دیالکتیک تعبیر می کنند. و بر همین اساس نیز مسئله روابط فرد و جامعه را تعریف می کنند. این موضوع محور اصلی گفتمان و پرحرفی هائی است که پیرامون « سنتز مارکسیسم و روانکاوی» می شنویم.

چنین برداشتی مستلزم آن است که فرد جامعه را نفی کند (یا در قطب نفی جامعه تعبیر شود) و بر عکس. با وجود این، طرفداران چنین بینشی با پایبند ماندن به اساطیر روانکاوی که روی غرایز تکیه می کند، ساحت فردی را ترک نمی کنند: از نظر آنان در واقع فرد در مقایسه با جامعه دارای ماهیتی نامتجانس است، و ماهیت دیگری دارد. روشن است که بین آنها نمی تواند رابطه دیالکتیک وجود داشته باشد. چنین تمایلی، در واقع بیان شکلی خاص از ایدئولوژی بورژوائی در دوران ماست که می کوشد تا واقعیت اجتماعی را در مقابل خواست های روانی افراد قرار دهد. فردگرایی نزد این نوع ایدئولوژی بورژوا در عصر حاضر موضوع تبلیغ سیاسی است که از طریق آن می کوشند تا سوسیالیسم را بی اعتبار جلوه دهند. جریان دیالکتیکی که در بررسی پدیده های روانی می توانیم ببینیم، در واقع، شامل رشد فرد در کوران تاریخ زندگی اش می باشد: یعنی بحران های مختلف دوران کودکی یا مراحل رشدی که بیانگر مراحل مختلف بلوغ طبیعی و تغییرات رفتارها و تمایلات روانی و روابط اجتماعی است. در هر مرحله ای، مرحله تازه عبارت است از گذاری دیالکتیک از مرحله قدیمی، و موردی وجود ندارد که ما به بررسی تفکیک ذاتی بین چگونگی طبیعی یا اجتماعی چنین دگرگونی هائی بپردازیم.

15 Angelo Louis Marie Hesnard

مترجم: روانپزشک و روانکاو فرانسوی متولد 22 مه 1886 در پونتیوی که در 17 آوریل 1969 در راکفور چشم از جهان فروبست. او جزء نخستین گروه روانکاوانی بود که در سال 1926 نخستین انجمن روانکاوان فرانسوی را بنیادی گذاری کردند: انجمن روانکاوی پاریس. چهره برجسته سکسولوژی فرانسه از سالهای 1930.

بخش ششم

فن راز مداری

اکنون می توانیم به موضوع مرکزی فن روانکاوی بپردازیم. در این رابطه اشتباهات و خطراتی که در نظریه مطرح شده را باز خواهیم یافت.

روشن است که به شکل خاصی شرایط مقدماتی آموزش روانکاوی نزد مبتدی یک سری مرجع انحرافی ایجاد می کند که عبارت است از غرایز و عقده هائی که همسان واقعیت « به خودی خود» در نظر گرفته می شود.

اگر روانکاوان در صورت لزوم می پذیرند که درباره نظریاتشان بحث و گفتگو کنند، ولی هر گونه زیر سؤال بردن « روانکاوی آموزشی»¹⁶ را به معنای توهین به مقدساتشان تعبیر می کنند. به همین ترتیب هر گونه تحلیل روانکاوی بالینی برای افرادی که از مرحله «روانکاوی آموزشی» عبور نکرده اند را ممنوع می کنند. جهت واجد شرایط شدن برای تحلیل روانکاوی باید از طریق تحلیل روانکاوی وارد شد، یعنی در وضعیت دو نفره ای که خصوصیت چنین روشی را تشکیل می دهد، که یگانه زیر ساخت نظام تحلیلی (روانکاوی) است.

این نظام آموزشی، با تنزل فرد به رانش ها و ممنوعیت هایشان، و با پافشاری یا تداعی موقعیت های گذشته ناخود آگاه تا پایان ادامه می یابد.

¹⁶ مترجم : «روانکاوی آموزش L'analyse didactique آموزش روانکاوان آینده است. اصلاح روانکاوی آموزشی از سال 1922 رایج شد، سپس در سال 1925 توسط انجمن بین المللی روانشناسی تحلیلی International Psychoanalytique Association (IPA) به تصویب رسید. نخستین بار، کارل گوستاو یونگ بود که این روش را پیشنهاد کرد «آماده کردن شاگردان به صورتی که گوئی تحلیل شونده یا بیماران هستند». زیگموند فروید در سال 1912 می گوید : « برای هر فردی که بخواهد به تحلیل روانکاوی بپردازد، ضروری ست تا خود او نزد یک تحلیل گر صلاحیتدار همین تجربه را در جایگاه تحلیل شونده به انجام رساند.» (مقاله «زیگموند فروید» 1912) در دیکسیونر روانکاوی، الیزابت رودینسکو و پلون).

انجمن روانشناسی چهارشنبه نخستین روانکاران اصول روانکاوی آموزشی را تنظیم کردند. در سال 1919، هرمن نانبرگ Hermann Nunberg به انجمن بین المللی روانشناسان تحلیلی پیشنهاد کرد که همه تحلیل گران مرحله تحلیل را بگذرانند. اوتو رانک Otto Rank و ساندر فرنزی Sandro Ferenczi با این روش مخالفت کردند. هیچگونه رأی گیری صورت نگرفت. میکائیل بالینت Michael Balint روانکاوی آموزشی را با نوعی تشریفات مقدماتی مقایسه می کرد، و ژک لکان با ترک انجمن بین المللی روانشناسان تحلیلی در سال 1953 روانکاوی آموزشی را مردود دانست، از دیدگاه او روانکاوان آینده باید به شکل نوعی و رایج تحلیل شوند و سپس خودشان به خودشان اجازه دهند که به روانکاوی بپردازند، و روانکاو شوند.» (بر گرفته از ویکیپدیا به زبان فرانسه)

آموزشی یا روان درمانی (تحلیلی) تعبیر روانکاو در باره [روانکاو شونده] عاملی است که تمام تحلیل را تحت تأثیر و تحت سیطره خود می گیرد.

بنابر این خطری که به شکل دائمی وجود دارد، این است که تحلیل شونده محتوای انحرافی مراجع نظام یافته روانکاو را بپذیرد، خطری که خصوصاً در شرایط عینی که تحلیل در آن انجام جریان می یابد حائز اهمیت خاصی است.

اگر شایستگی پر اهمیت فروید در این امر بوده که مسائل و مشکلات جنسی را در جایگاه موضوعی علمی بررسی پذیر دانسته است، ولی از سوی دیگر از زمانی که روانکاو تضاد متافیزیک غریزه و سرکوب را در ساحت ناخود آگاه به عامل تعریف و تعبیر رفتارهای انسانی نهادینه می کند، اشتباهات انحرافی نیز فوراً و متعاقباً گسترش می یابند.

در عین حال اگر حقیقت این است که با تأکید روی اهمیت رابطه پزشکی و بیمار یعنی رابطه اعتماد قلبی¹⁷، فروید به کشف یکی از شیوه های ضروری برای هر گونه روان درمانی نائل آمد، با وجود این چنین امری موجب حقانیت نظام نظریه پرداختی و مراجع او نخواهد بود.

علاوه بر این روانکاو تا حدود بسیاری مسئول انزوای پژوهش های روانپزشکی و روانشناسی در نقطه مفصلی با ابعاد اجتماعی مسائل روانی است. در رابطه با توجهی که به روندهای فردی که از طریق آنها چنین ساختارهایی عمل می کنند، روانکاو بویژه مسئول تسامحاتی است که چه در زمینه پزشکی و چه در زمینه سلامت روانی و چه در مسائلی که به کودکان مربوط می شود، منجر به ترک جایگاه و حرکات جمعی و اجتماعی شده است.

17 Transfert

مترجم: اعتماد قلبی (به تعریف فروید در پنجمین درس از پنج درس درباره روانکاو) یا انتقال قلبی، که گاهی از روی تسامح در نوشته ها به زبان فارسی به شکل مختصر «انتقال» نیز گفته شده است. این اصطلاح در عین حال در چهار چوب تحلیل روانکاو بالینی به معنای مجموع واکنش های متقابل تحلیل گر و تحلیل شونده و روانکاو، از طریق انتقال قلبی انواع موقعیتهای واپس زده و مشکل آمیز بازتولید و به روز می شوند. انتقال قلبی موجب می شود که تحلیل شونده انواع و اقسام فرافکنی ها و جابجاییها را در رابطه با روانکاو مرتکب شود. اعتماد قلبی چیست؟ در واقع همتای تمایلات و فانتسمهائی که باید به روز شود تا در فرایند تحلیل روانکاو به خودآگاه تحلیل شونده منتقل شود. وجه مشخصه انتقال قلبی جایگزین ساختن شخص روانکاو به جای شخص دیگر است که به زندگی گذشته او مربوط می شود.

بخش هفتم

رویکرد پژوهشی

برای پایان بحث، باید به رویکرد پژوهشی خودمان بپردازیم تا مطالبی را که پیش از این مطرح کردیم به شکل بارزتری روشن کنیم.

پیش از هر مطلبی یادآوری می‌کنیم که نقد قاطعی را که در رابطه با روانکاوی مطرح کردیم، به هیچ وجه جایی برای تمایلات التقاطی باقی نمی‌گذارد.

اگر فروید و پیروانش به شکل انکار ناپذیری به دلیل مسائل پر اهمیتی که برای روانپزشکی به ارمغان آورده‌اند، قابل تقدیرند، با وجود این، چنین ارمغان‌گرانهایی به محض این که از نظریه روانکاوی به صحنه زندگی واقعی منتقل می‌شود، مفاهیم دیگری را مسترد می‌کند.

اهمیتی که برای روابط خانوادگی در تشکل شخصیت فرد قائل می‌شوند، از جمله نکات پر اهمیت است. تشخیص فروید خصوصاً به دلیل اهمیتی که برای دوران کودکی قائل شده قابل تقدیر است ولی افسوس که نظریات و آموزه‌های او در سطح اساطیر متوقف می‌شود و رفتار و سیر تحولی شخصیت کودک تنها به غرایز تقلیل یافته و به این ترتیب از واقعیات اجتماعی که در تشکل زندگی خانوادگی شرکت دارد قطع نظر می‌کند.

اینگونه به نظر می‌رسد که بررسی موقعیت‌ها و راهبردی‌ها در امور کودکان می‌تواند در متن واقعیات اجتماعی در نظر گرفته شوند. به ویژه بسیار ساده خواهد بود که منشأ وضعیت‌هایی را مورد بررسی قرار دهیم که مولد خشونت در ساختار خاص خانواده پدر سالار در روابط والدین و فرزندان است.

چالش‌ها و تنش‌های اولیه در زندگی کودک کاملاً یا از استبداد پدر پدر سالار منشأ می‌گیرد و یا به انحاء مختلف در پیوند تنگاتنگ با موقعیت‌های بنیادی « تملک - محرومیت » بوده، و در این صورت مستقیماً از مفاهیمی بر می‌آید که ریشه در آداب و سنت‌های والدین داشته است، و در عین حال طرح مقدماتی فتیش‌هایی است که خود والدین نیز طعمه آن بوده‌اند.

اختلالات دیگری در رشد عاطفی کودک که به درستی روانکاوان توجه ما را به آنها جلب کرده‌اند، خود این اختلالات در پیوند تنگاتنگ با وضعیت‌های عینی هستند که به بیانی خاص گواه و نمودار تضادهای جامعه سرمایه‌داری است.

برای مثال، رفتار مادران محروم و مضطرب و با حمایت و سواس آمیز بیش از حد خود در رابطه با کودکانشان فقط می تواند منعکس کننده شرایط کنونی بسیاری از این مادرانی باشد که در وضعیت اجتماعی بحران زده عمیقی به سر می برند.

علاوه بر این، به شکل کلی تری، نوع خانواده نورووتیک و مولد یوزز بطوری که ما در جریان کار حرفه ای خودمان با آن مواجه می شویم، در مجموع قابل انطباق با خانواده بورژوائی ست که خود را به شکل محیطی بسته و از هم گسیخته ترسیم می کند. در این مفهوم، انحطاط « تصویر ناخودآگاه پدر »¹⁸ که ژک لکان توجه ما را به آن جلب می کند که صرفاً وجه سطحی و محدود از ضایعات خانواده بورژوا را تشکیل می دهد، و از طریق بحرانی که دچار آن می باشد خود را آشکار می کند.

تضادها و پریشانی های ایدئولوژیک، به خصوص در رفتار خانواده بورژوا در رابطه با افرادی که به آن وابسته هستند، مثل روابطی که با فرزندانیشان دارند آشکار می شود. به همین علت همان مخلوط اغواگر و قدرت مداری، استعفا و الزامات خدشه ناپذیر، و همان فقدان توانایی در عرضه هدفمندی، کمال مطلوب و امکان هماهنگی با جامعه، همواره پشت رفتارهای والدین به شکلی که روانکاوان در تاریخ نورووتیک ها نزد مشتریانانش توضیح می دهند مشاهده می شود.

چنین ملاحظاتی می تواند فراسوی تحلیل در زمینه بررسی واقعی مسائل روانی-اجتماعی و سبب شناسی¹⁹ نورووتیک ها و تا حدودی پسیکوز، راه گشای پژوهش های ما باشد و به ایجاد واقعی « بهداشت روانی » یاری رساند. و نه به جهت نفی موقعیت هایی که تحلیل روانکاو کشف کرده و سپس به انحراف کشیده، بلکه بررسی شرایط عینی و ایدئولوژی که به آنها دامن زده است.

در این جا، برای نمونه در طیف چنین پژوهش هایی می توانیم به موضوع بررسی هایی اشاره کنیم که پیرامون « عدم سازگاری کودک » انجام می گیرد که در حال حاضر خیلی مشکل آمیز به نظر می رسد و در عین حال درباره « تجزیه خانواده » که عموماً به آن رجوع می کنند.

¹⁸ Imago paternelle

مترجم : تصویر ناخودآگاه پدر: « ایما گو » (تصویر) به معنی کهن الگوی ناخودآگاه نزد فاعل باطنی که درک او را در موقعیتها و در روابط با دیگران رقم می زند. این اصطلاح ابتدا توسط یونگ به کار برده شد و کمی بعد فروید و سپس ملانی کلاین نیز از آن استفاده کردند. تصویر ناخودآگاه پدر به معنای بازنمایی پدر در ساحت ناخودآگاه نزد فرد است. چنین بازنماییهای ناخود آگاهی بر اساس نمونه های واقعی شکل می گیرند. به این ترتیب تصویر ناخودآگاه پدری ترسناک با تصویر پدر واقعی کاملاً متفاوت است و پدر اصلی می تواند خیلی ملایم باشد...

¹⁹ Etiologie

تحلیل عوامل واقعی (شرایط مادی و اسطوره) در رابطه با چنین «تجزیه ای» بی نهایت خود را مفید تر نشان داده است تا مفهوم مبهم « نزاع ابدی» زوج که غالب پژوهشگران به آن استناد می کنند.

به همین ترتیب، ما اهمیت راهکارهایی که بنام اعتماد قلبی (یا انتقال قلبی) می شناسیم نمی کنیم. با این وجود مفهوم راهکار انتقال قلبی از زمانی که مسئله روابط پزشک - بیمار به عرصه شرایط اجتماعی موکول می گردد، می بایستی بطور کلی تغییر کند. بنابر این روشن است که روانپزشکانی که در خدمات عمومی کار می کنند، از زمانی که وسایل معالجه بیماران در اختیار شان گذاشته می شود، می توانند در چهار چوب درمانی از راهکار انتقال قلبی استفاده کنند.

تحت شرایط جدید، راهکارهای درمانی، طول زمانی آن و بهای آن به شکل کاملاً متفاوتی مطرح خواهد بود. به همین علت ضروری ست تا مسیر جدیدی برای پژوهش ترسیم کنیم: اتخاذ موقعیت از این جهت که به شکل بنیادی مسائل و مشکلات انتقال قلبی در چشم انداز اجتماعی و بر اساس نقد تجربه تحلیلی و اتخاذ وضعیتی خارج از نظریه فروید مورد بررسی قرار گیرد.

ولی جامعه چهار چوب شناخت را تشکیل می دهد و چنین پژوهشی که ما به برخی از وجوه آن اشاره کردیم، نمی تواند تحقق یابد مگر این که امکانات مادی و ضروری آن آماده باشد و از طریق فردی جدید و اجتماعی: « پزشکی که به او پول نمی پردازند».

پژوهش در عین حال با دگرگونی اساسی شرایط اسفناک بیماران روانی در جامعه ما و مددکارانشان باید همراه باشد.

این همان شیوه فکری و همان تلاش عینی ست که به ما اجازه خواهد داد تا افرادی را که به کار اشتغال دارند تحت مداوا قرار دهیم و فنون آموزشی روانپزشکی غیر ممتاز و روان درمانی روانشناختی غیر انحرافی را تشکیل دهیم.

